

موضوع: امام جواد(ع)

تاریخ پخش: ۸۵/۰۹/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بینندگان عزیز بحث را در آستانه شهادت آقا امام جواد(ع) می‌بینند و گوش می‌دهند. سه تا امام‌های ما از بچگی امام شدند. یک، امام جواد، دو، امام مهدی، سه حضرت مهدی، امام زمان سه سالگی، امام جواد هشت، نه سالگی، خوب حالا یک سؤال است، آیا بچه می‌تواند امام شود؟ پاسخ: بچه می‌تواند پیغمبر هم باشد اشکال ندارد، بچه هم پیغمبر هم باشد. در قرآن هم داریم «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (مریم/۱۲) صبی یعنی چه؟ یعنی بچه، «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» چون امامت کیلویی نیست، متری نیست، سنی نیست، یک برقی است از غیب وصل می‌شود، ممکن است این برق به لامپ کوچک وصل شود، ممکن است به لامپ بزرگ وصل شود. این برق هر جا وصل شد نور می‌دهد، ولذا لامپ کوچکی که به آن برق وصل شود نور دارد، لامپ بزرگی که به آن برق وصل نشود... لامپ بزرگی که برق به آن وصل نشود، گاهی وقت‌ها، من بارها این مثل را زده‌ام، یک رادیو کوچک ممکن است چند موج را بگیرد، یک رادیو بزرگ ممکن است رادیو تهران را هم نگیرد، رادیو قد بشکه، اما رادیو تهران را هم نمی‌گیرد. آن رادیو قد یک قرقره، چند موج را می‌گیرد، بنابراین امامت مربوط به سن و وزن و حجم نیست. خوب این یک مسأله.

۱- امامت به سن و سال نیست

سوار هواپیما که می‌شوید، هواپیما که در فرودگاه می‌نشیند یک ماشین کوچک جلو می‌رود، این هواپیمای بزرگ عقب این ماشین کوچک می‌شود، یعنی یک ماشین کوچک می‌شود رهبر یک هواپیمای بزرگ. گاهی یک سوئیچ کوچک یک ماشین بزرگ را روشن می‌کند. بنابراین همه چیز با حجم بزرگ و اینها نیست. گاهی یک قرص کوچک شفا می‌دهد، گاهی یک دیگ‌اش رشته شفا نمی‌دهد. گاهی یک درخت کوچک پر از میوه است، گاهی یک درخت چنار قد منار هیچ میوه‌ای ندارد. اجمالاً مسائل را سطحی و کیلویی نباید نگاه کرد. این یک مسأله.

خیلی آدمها را داریم که مثلا می‌گویند بابا این به قد و قیافه‌اش نمی‌خورد، به قد و قیافه‌اش نمی‌خورد. ما خیلی از قضاوت هایمان، قضاوت‌های همین طور کیلویی است. به یک کسی گفتند بیمارستان نیروی دریایی کجاست؟ یک خورده فکر کرد و گفت بیمارستان نیروی دریایی؟ لابد کنار دریا. چون اسم بیمارستان نیروی دریایی است گفت لابد جایش هم کنار دریاست. خوب این یک مسأله.

مسأله دیگر اینکه امام جواد را بارها امتحان کردند. حدود سی هزار مسأله از ایشان پرسیدند، همه را بدون تأمل جواب داد، یکی نشسته بود همین طور ماتش برده بود، دهانش باز مانده بود که اه، این کوچولو اینقدر مسأله جواب می‌دهد؟ امام جواد متوجه شد که این گیج شده که چطور خدا این همه علم را... امام جواد به این شخص گفت که اگر خدا اراده کند این همه علم را حتی به یک پشه بدهد، می‌دهد. انرژی هسته‌ای یعنی چه؟ گاهی وقت‌ها خداوند در ذراتی انرژی

قرار می‌دهد، خدا اراده کرده، این قدرت را در یک چیز، گاهی در یک سلول، گاهی در یک اتم، گاهی در یک... به هر حال امامت یعنی اراده خدا، اراده خدا، آیت خدا، آیت الله هم معنایش این است، آیت الله یعنی این نشانه خدا، خدا یک کاری کرده، کاری هم نمی‌شود کرد.

البته خداوند الکی چیزی را به کسی نمی‌دهد. ممکن است شما بگویید نمی‌شد ما امام جواد بشویم؟ چی می‌شد ما هم یکی از امام‌ها می‌شدیم؟ حالا امام. مسأله امامت یک مسائلی هم پشت پرده هست، این فیلم‌هایی که شما نشان می‌دهید، پشت پرده هم یک خبرهایی هست.

۲- شرایط امام در دعای ندبه

پشت پرده امامت چیست؟ پشت پرده امامت را اول دعای ندبه داریم. می‌فرماید که چه افرادی لایقند؟ اول دعای ندبه داریم «شَرَطَتْ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ» زهد را معنایش را بلد هستید، شرط را هم معنایش را بلد هستید. «شَرَطَتْ» یعنی خدایا تو شرط کردی، بر امام‌ها شرط کردی که باید زاهد باشند، یعنی دنیا طلب، دنیا پرست، دنیا گرا نباشند. بعد می‌فرماید «فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ» اینها همه اول دعای ندبه است، «وَعَلِمَتْ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ» تو هم علم داری که اینها وفا می‌کنند، حالا «فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ وَقَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعَلِيِّ وَالثَّنَاءَ الْجَلِيَّ» آقا شما کلید خانه‌ات را به کی می‌دهی؟ کلید خانه‌ات را به کسی می‌دهی که یک، چیزی از خانه کش نرود، دزدی نکند، خانه را کثیف نکند، این کلیدی که شما دادی سوءاستفاده نکند، کلید را به دیگری هم ندهد.

بازاری‌ها به کی وام می‌دهند؟ به کی نسیه می‌دهند؟ به کسی که یک، سابقه دارد، می‌دانند که ایشان چکش بر نمی‌گردد، اعتبار دارد. پس پوست قصه این است که بازاری به یک نفر نسیه می‌دهد، شما نگو خوب آقا ببخشید شما که صد میلیون به این نسیه دادی، ده میلیون کمتر و بیشتر نسیه دادی، نمی‌شود به من هم بدهی؟ می‌گوید نه، تو یک جفت کفش به تو بدهم پا می‌کنی، فرار می‌کنی، تو یک حلبی به تو بدهند سر آن را تیز می‌کنی چاقوکشی می‌کنی، ولی این صد تا چاقو هم داشته باشد چاقوکشی نمی‌کند. تو یک پاشنه کفش خریدی به هر کس رسیدی... الاغ ایستاده بابا ولش کن، تو اگر دستت به پاشنه کش برسد، به جن و انس رحم نمی‌کنی و آدم هست که بهترین شمشیرزن دنیا هم باشد، به یک مورچه ظلم نمی‌کند. پس ببینید پشت پرده این است. «شَرَطَتْ» شرط کردی، به خدا می‌گوید، می‌گوید خدایا تو شرط کردی که اینها زهد، زاهد باشند، یعنی از دنیا اختلاس، سوءاستفاده، عیاشی نکنند، «فَشَرَطُوا» آنها هم شرط را امضا کردند، «وَعَلِمَتْ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ» تو علم داری که اینها وفادار هستند، چکششان بر نمی‌گردد، حالا چون یک همچین ظرفیتی دارند «فَقَبِلْتَهُمْ وَقَرَّبْتَهُمْ» این هم یک سؤال. پس دو تا سؤال را تا حالا جواب دادم.

«بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، آقا ببخشید امام جواد چطور بچگی امام می‌شود؟ پاسخ: امامت به وزن و حجم نیست، امامت به اراده خداست، خداوند اراده کرده علوم را به این کوچولو بدهد، مثل چی؟ مثل برق، برق مربوط به این نیست که به چی وصل شود، ممکن است به یک لامپ کوچک برق وصل شود، به یک لامپ بزرگ برق وصل نشود. مثال رادیو، رادیو کوچک چند موج را می‌گیرد، رادیو بزرگ موج تهران را هم نمی‌گیرد. این سؤال اول. سؤال دوم،

امامت مهمتر است یا نبوت؟ نبوت، خداوند در قرآن می‌فرماید «وَأَتَيْنَاهُ الْهُكْمَ صَبِيًّا» ما حضرت عیسی و حضرت یحیی را در بچگی به پیغمبری رساندیم، این دو، این هم دلیل قرآنی.

سوم، چطور امام‌ها آنها شدند؟ می‌گوییم اول دعای ندبه، خداوند پشت پرده یک قراری با اینها می‌گذارد، حسین جان، باید بروی زیر سم اسب، می‌روم، روی دوش پیغمبری، راضیم، زیر سم اسبی، راضیم. ما الان اگر ناهار مدرسه پلو و عدس بنا باشد که باشد، گفتند آقا امروز آشپز مریض شده پلو و عدس نیست، ببخشید، امروز نان خالی بخورید، اه، شیشه‌های مدرسه را می‌شکنیم، یعنی عدسمان نان شود، مدرسه شیشه ندارد. طرفداری آن حزبی، آن گروهی که ما از آن در فوتبال طرفداری می‌کنیم اگر شکست بخورد یا پیروز شود، اصلاً دیگر هیجانی می‌شویم، شیشه اتوبوس می‌شکنیم، زنده باد، مرده باد، راه بندان، یک عروس می‌خواهد ببرد راه بندان می‌کند، یک تشییع جنازه می‌خواهد داشته باشد راه بندان می‌کند، ما دستمان به هر چیز بیاید از مرز تجاوز می‌کنیم، از حد تجاوز می‌کنیم، بنابراین ظرفیت‌ها مهم است. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام/۱۲۴) آیه قرآن است، یعنی خدا می‌داند پست را به کی بدهد. خوب؛ این یک مسأله.

۳- برخورد امام جواد با مأمون الرشید

خاطراتی از امام جواد هست. یک وقت مأمون داشت می‌رفت در کوچه بچه‌ها بازی می‌کردند تا دیدند مأمون است، خوب مأمون الرشید شاه بود، خلیفه بود، همه فرار کردند، امام جواد یک بچه کوچولویی بود ایستاد، مأمون آمد گفت پسر، گفت بله، گفت چرا فرار نکردی؟ گفت به سه دلیل، یک، گناهی نکردم، دو، کوچه تنگ نیست، سه، بنا نیست که به آدمی هم که گناهی نکرده با اینکه کوچه بزرگ است تو ظلم کنی، مگر قرار است ظلم کنی؟ تو هم یک آدم هستی بیا برو. نه تو بناست ظلم کنی، نه، کوچه تنگ است، نه، من گناه کردم، ایستاده‌ام. مأمون گفت کی هستی تو؟ خلاصه گفت تو پسر امام رضا هستی، امام رضا بچه‌اش را این رقمی تربیت می‌کند که بتواند حرف منطقی بزند. از هو و جنجال نترسد، شجاع باشد. بچه باید شجاع باشد. یک قصه برایتان بگویم.

در قرآن به مردها هم‌هاش گفته نماز بخوانید، به فقرا کمک کنید، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» (مائده/۵۵) نماز، زکات، «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ» (بقره/۴۳) «آتُوا الزَّكَاةَ» به پدر شما گفته نماز، زکات، نماز می‌خوانی، زکات بده. به پیغمبر می‌گوید «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ» (کوثر/۲ و ۱) «صَلِّ لِرَبِّكَ»، نماز بخوان، «وَالْحَرُّ»، شتر بکش، به شکرانه اینکه من به تو زهرا دادم، کوثر دادم، نماز، شتر، نماز، زکات. اما به شما چه؟ پسر که پول ندارد، دختر که پول ندارد، خدا به نوجوان‌ها می‌گوید «يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ» نمی‌گوید: «یا بنی اقم الصلوه و آتو الزکاه» پول که ندارم، خدایا من که ندارم چرا به من می‌گویی پول بده؟ می‌گوید «يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ» (لقمان/۱۷) حرف بزن، اگر خوبی دیدی بگو آفرین، آفرین، تا بدی دیدی بگو آقا این کار را نکن، خلاف است، خلاف، خلاف دیدی داد بزن، خوبی دیدی تشکر کن، پس ببینید به پدر شما گفته نماز و زکات، به شما گفته نماز و امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف نیازی به پول ندارد، شما یک کار خوبی می‌بینی می‌گویی آفرین، یک کسی مثلاً با خط خوب یک

چیز قشنگی، جمله خوبی را در یک مکان خوبی می‌نویسد، شما می‌گویید آفرین، احسنت، تا می‌گویید احسنت این امر به معروف است، تشکر می‌کنی به خوبی‌ها دعوت می‌کنی. «حی علی الصلوة» این امر به معروف است، چون نماز معروف است، شما می‌گویید «حی علی الصلوة» امر می‌کنی، بشتابید به سوی نماز، «حی علی الفلاح» این کلمه امر به معروف در اذان است.

۴- نظر خواهی حضرت ابراهیم از اسماعیل

ابراهیم صد ساله با بچه سیزده ساله مشورت کرد. خدا به ابراهیم گفت اسماعیل را ذبح کن، به پسرش گفت من مأمور شدم تو را ذبح کنم، گفت بابا جان هرچه خدا می‌گوید انجام بده. خدا حکیم است، هرچه می‌گوید مصلحت در آن است، ممکن است ما مصلحت را نفهمیم، هرچه می‌گوید انجام بده.

اسماعیل را می‌خواستند، چاقو را می‌گذارند، خدا می‌گوید چاقو را بردار، نمی‌خواستند خون او ریخته شود، می‌خواستند تو دل بکنی، دیدم دل می‌کنی، می‌خواستند امتحان کنی. آنوقت ابراهیم صد ساله با بچه سیزده ساله مشورت می‌کند. می‌گوید «فَانظُرْ» (صافات/ ۱۰۲) یعنی نظر بده، «مَاذَا تَرِي» رأی تو چیست. با بچه باید مشورت کرد. نقش نسل جوان را از آن غفلت نکنیم. خوب؛ صلواتی بفرستید.

علی ابن جعفر به امام جواد احترام می‌گذاشت، شخصی گفت آقا شما پیرمرد هستی و شما عموی او هستی، آخر تو پیرمرد برای یک بچه احترام می‌گذاری؟ یک دستی به ریش هایش کشید و گفت بابا خدا صلاح دانسته به این بدهد، به من ندهد. ولذا حالا که داده احترام بگذاریم. این پیداست که حسادت خیلی بد است.

شاه چراغ را لابد اسمش را شنیدید یا به زیارتش در شیراز رفتید. برادر امام رضا است. بعد از امام هفتم عده‌ای رفتند پهلوی شاه چراغ، احمد ابن موسی، گفتند تو امام هستی، گفت مرا قبول دارید؟ بیایید راهیمایی کنیم. مردم را با خودش برداشت، گفت من کی هستم؟ گفتند تو امامی، بعد از امام کاظم احمد بن موسی، همین شاه چراغ، تو امام هستی. گفت خوب اگر امام هستم، قبول است؟ گفتند بله قبول است، پذیرفتید؟ حتما؟ بیعت کردید؟ گفتند بله، گفت اگر با من بیعت کردید امام واقعی امام رضا است، من برادرش هستم، من حق امامت ندارم، امامت با این است.

گاهی وقت‌ها مردم ممکن است مرید من بشوند، من باید مواظب باشم، آقا جان، این لقبی که می‌دهی من اهلش نیستم. درست است شما می‌گویید شما پزشک خوبی هستی، سیدی، دستت خوب است، بابا، در این کسالت، در این مرض، فلان پزشک از من تخصصش بیشتر است. خیلی خوب است که انسان به خوبی‌های دیگران اغراق کند، نگوید نه، در شان من نیست، من اگر بگویم... آقا می‌آیی پهلوی بنده حالا، یا مثلا از آخوندی بگذرم، می‌آیی پهلوی من استخاره می‌کنی، من قرآن را باز می‌کنم، می‌گویم این آیه چیست؟ نفهمیدم، دومرتبه، باز هم مثلا نمی‌فهمم، هرچه قرآن باز می‌کنم نمی‌فهمم، آخر می‌گویم آقا این آیاتی که آمد نفهمیدم، برو پهلوی یک آقای دیگر استخاره کن، اما اگر ماست مالی کردم، بگویم بله حالا، البته، صدقه بده انشاءالله خیر است. پزشکی، بگو مریض عزیز، راستش را بخواهی من مریضی تو را تشخیص ندادم، راستش را می‌خواهی من الآن نسبت به این آیه یا بلد نیستم، یا اگر هم مطالعه کردم الآن مطالعات

در ذهنم نیست. معلم سر کلاس می‌گوید بچه‌ها راستش را می‌خواهید من این صفحه را نفهمیدم، یا تسلط ندارم، بروید صفحه بعد، بعداً این دو صفحه را می‌خوانیم، این دو صفحه را جا بگذار، برویم یک بحثی که آشنا هستیم، مسلط هستیم بگوییم بعد برگردیم، اشکال ندارند. شما وقتی امتحان می‌دهند، برگه امتحانی را نگاه می‌کنی به سؤالات می‌گویی فعلاً این سؤال‌هایی که بلد هستم جواب دهم که یک وقت، وقت تمام نشود که از همه‌اش بمانم.

علی ابن جعفر پیرمرد بود گفتند زشت است برای امام جواد اینقدر خم می‌شوی، فرمود بابا خدا به او داده، به من نداده، خوب وقتی به من نداده... خیلی وقت‌ها ما پدرهایمان، پدربزرگ‌هایمان، مادربزرگ‌ها، تکبر دارند، من بروم پهلوی او؟ علامت اینکه من آدم با تواضعی هستم یا متکبر این است که وقتی شما یک حرف خوبی زدی من قلم و کاغذ در بیاورم بنویسم، اما اگر عارم شد بنویسم پیداست تکبر دارم و بسیاری از ما یک چیزی را می‌شنویم، بلد هم نیستیم، خجالت می‌کشیم یادداشت کنیم. قلم و کاغذ هم داریم، می‌فهمیم حرف نوی می‌زند، این حرف را من تا حالا بلد نبودم، عجب، چیز مهمی است، خوب بنویس، نه، بنویسم خواهند گفت قرائتی بلد نیست. خوب بله، بسم الله الرحمن الرحیم، بنده بلد نیستم، این حرفی که ایشان می‌زند بلد نیستم. آنقدر دبیرستانی داریم غسل بلد نیست ولی راهنمایی بلد است، آنقدر سال ششمی داریم دانشگاه سال آخرش است، نمازش غلط است و حال آنکه ممکن است سال اولی‌ها نمازشان درست باشد ولی عارش می‌شود این پهلوی این نمازش را، بگوید بیا، من نمازم را می‌خوانم بین غلط نیست، طوری نیست، تکبر داریم.

۵- تواضع بزرگان در فراگیری علم

خدا رحمت کند آیت الله العظمی گلپایگانی را، یک پسری آوردند پهلویش، شانزده، هفده سالش بود، گفتند ایشان جزء قاری‌های مصری است، تا گفتند یکی از قاری‌های مصری است، آیت الله العظمی گلپایگانی یک مرجع هشتاد نود ساله شیعی، مرجع تقلید، گفت شما اگر قاری مصری هستی، من سوره حمد را پهلوی شما می‌خوانم ببین درست است؟ بعضی از آنهایی که آنجا بودند خیلی ناراحت شدند، گفتند آخر آقا شما یک مرجع تقلید هشتاد ساله، پهلوی یک پسر اهل سنت، غریبه، آخر شما شیعه هستی، این اهل سنت است، شما پیر هستی، این جوان است، شما مرجع تقلیدی، این بچه است. فرمود آقا ببینید، این حرفها را ول کنید، ایشان قاری است، حالا که قاری است معلوم می‌شود در تجوید کار کرده، من نمازم را پهلویش می‌خوانم، چه اشکالی دارد؟

این روحیه‌ها نیست. کدام بازاری حاضر است بگوید آقا جان، این جنسی که شما می‌خواهی راستش را می‌خواهی من ندارم، این جنس رنگش می‌رود خراب هم می‌شود، اگر آن جنسی که شما می‌خواهی فلان مغازه هست بهتر است. البته بعضی‌ها پیدا می‌شود. من حمال شنیدم که، به یک حمالی گفتند بیا آقا این فرش را ببر جای دیگر. گفت آقا جان من صبح تا حالا سه چهار تا قالی بردم پول خوبی هم گرفتم، این بغل من ایستاده، هیچ کس به این نمی‌گوید، شما به این بگو فرش را ببر، یک خورده هم بیشتر بده که به او کمک هم بشود. این هم به من برسد. یعنی ما حمال دیدیم که دلش به حال حمال می‌سوزد، تاجر هم دیدیم که دلش به حال تاجر نمی‌سوزد.

خوشا به حال آنهایی که گیر خودشان نباشند. افرادی هستند که گیر خودشان هستند و همچنین مشکل، خلاصه گیر دارند.

۶- انجام معجزه برای اثبات امامت

مسأله دیگر؛ امامان ما معجزه می‌کردند. ولی این هم حالا بد نیست اینجا بگویم. آیا معجزه را باید خودِ امام و پیغمبر انجام دهد یا هر چه که مردم بخواهند. معنای معجزه این است که یک کاری بکنم که مردم بفهمند این با خدا رابطه دارد. یک قلم، دو قلم کافی است، مثلا دست می‌کشد به یک چشم نابینا، نابینای مادرزاد، بینا می‌شود. کما اینکه داریم امام جواد یک بار این کار را کرد. اما حالا نابیناها بگویند امام جواد، اگر می‌خواهی ما باور کنیم که تو امام هستی، ما را هم بینا کن، اینطور نیست. مثل اینکه شما بگویی آقای قرائتی، تو اگر سخنرانی، امشب بیا خانه ما روضه بخوان، بنده یک سخنرانی کنم کافی است، حالا باید بیایم برای تک تک شما روضه بخوانم؟ به یک معمار بگو اگر معماری باید خانه ما را هم بسازی. به یک خطاط بگویند آقا اگر خطاطی، به یک جراح بگویند آقا اگر شما پزشک متخصص جراحی هستی، باید مریض ما را هم جراحی کنی. بابا هر هنرمندی، هر شاعری، معماری، خطاطی، نقاشی، برای اینکه ثابت کند، یکی دو قلم خودش کار خودش را نشان می‌دهد، اما دیگر لازم نیست برای تک تک آدم‌ها... می‌آمدند به پیغمبر می‌گفتند پیغمبری؟ می‌گفت بله، می‌گفتند خوب پدر بزرگ من را زنده کن، آن گفت پدر من را هم زنده کن، آن گفت عمه من را هم زنده کن. هیچی پیغمبر برای اینکه به اینها ثابت کند... نه، پیغمبر یک قلم، دو قلم، سه قلم، چند قلم نشان می‌دهد تا ثابت کند که من قدرت دارم، اما لازم نیست که آقا، شما اگر مقاله نویس هستی، یک مقاله در فضیلت بنده بنویس. شما اگر پولداری پولهایت را به من بده. هم دارم هم به تو نمی‌دهم. کی گفت که اگر من پول دارم بدهم به تو؟ سخن دارم برای تو روضه بخوانم، خطاطم برای تو بنویسم، معمارم خانه تو را بسازم، جراحم مریض تو را جراحی کنم، اینطور که نیست. حرف زور می‌زدند. به پیغمبر می‌گفتند اگر پیغمبر هستی باید هر چه ما می‌گوییم گوش بدهی، آنوقت مگر جمعش می‌شود کرد؟ هر آدمی یک سلیقه‌ای دارد، یک دردی دارد، یک مرضی دارد، آنوقت دنیا می‌شود سالن... بعضی وقت‌ها هم سؤال‌ها احمقانه بود. چند تا سؤال احمقانه بخوانم. به پیغمبر گفتند اگر پیغمبری خدا را نشان ما بده، بابا چیزی را خواسته باشی ببینی باید جسم باشد، چون جسم نباشد دیدنی نیست، جسم هم اگر شد، اگر خدا جسم باشد مکان می‌خواهد، چون جسم بدون مکان نمی‌شود. اگر خدا را ببینی می‌خواهی ببینی باید جسم باشد، اگر جسم باشد باید مکان داشته باشد، اگر مکان داشته باشد، باید مکان قبل از جسم باشد، یعنی همیشه ظرف قبل از لیوان است، بله، لیوان و ظرف قبل از آب است، یعنی باید اول مکان باشد تا آن جسم در آن مکان قرار بگیرد، پس اگر مکان باید قبل از خدا باشد معنایش این است که مخلوق قبل از خالق است. حالا یک بار دیگر امتحان. اگر می‌خواهید خدا را ببینید نصفش را من می‌گویم، نصفش را شما بگویید، اگر می‌خواهید خدا را ببینید، باید خدا جسم باشد. اگر خدا جسم شد، جسم باید مکان داشته باشد، اگر بناست مکان داشته باشد، مکان باید قبل از جسم باشد. پس باید مخلوق قبل از خالق باشد. حرف غلط است. ما خیلی چیزها را نمی‌بینیم. آقا زمین جاذبه دارد یا نه؟ بله زمین جاذبه دارد.

دیگر همه کمونیست و مادی و خداپرست و همه می‌گویند زمین جاذبه دارد. می‌گوییم ببخشید جاذبه را از کجا فهمیدی؟ می‌گوید خوب سیب از درخت افتاد، افتاد زمین، می‌گوید خوب دیدنی هایش چیست؟ آنکه دیدنی است سیب است، این هم که دیدنی است این است که سیب دارد می‌آید زمین، آن هم که باز دیدنی است زمین است، اما جاذبه زمین، هر عینکی بگذاری چیزی به نام گردی، مادی، یعنی آن جاذبه است دارد می‌رود، نه اینطور نیست، جاذبه قابل دیدن نیست، جاذبه ندیدنی است، آن که دیدنی است افتادن سیب است، افتادن سیب که جاذبه نیست، افتادن سیب از آثار جاذبه است. ما همان چیزهایی هم فکر می‌کنیم محسوس است، آقا این گچ، این گچ را قبول داری؟ می‌گوید بله گچ دیگر دیدنی است قبول دارم، هرچه دیدنی باشد قبول دارم، می‌گوییم خوب این گچ را شما چه چیزش را می‌بینی؟ آن که می‌بینی همه‌اش آثار است، وزنش است، وزن از آثار گچ است، رنگش است، رنگ از آثار گچ است، وزن است، حجم است، رنگ است، اینها همه آثار است، از خود گچ چه می‌بینی؟ تمام دیدنی‌ها آثار است، بنابراین ما آنهایی هم که فکر می‌کنیم محسوس است آثارش محسوس است. من الآن حرف می‌زنم، شما می‌گوی قرائتی زنده است، از کجا می‌گوی زنده است؟ می‌گوی دارد حرف می‌زند، پس حرف زدن که زندگی نیست، حرف زدن از آثار زندگی است، یعنی چون زنده هستیم پس حرف می‌زنم. حرف زدن از آثار است. رد شویم.

۷- پاسخ‌های علمی امام جواد با پرسش‌های دانشمندان

امام جواد را می‌آمدند امتحان می‌کردند. یک مرتبه یک سؤال امتحانی از امام کردند، عرض کنم به حضور شما که، یک صلواتی بفرستید پیدا کنم. به مأمون الرشید گفتند چرا دختری را دادی به امام جواد؟ این بچه است، این سواد ندارد، گفت از همه شما باسوادتر است، بالاخره یک جلسه‌ای تشکیل دادند که امام جواد را امتحان کنند. در این جلسه که بنا شد سؤال کنند، یحیی این اکتام از دانشمندان درجه یک بود آوردند که امام را امتحان کند. گفت آقا اگر یک کسی رفت مکه، آخر حاجی‌ها که می‌روند مکه لخت می‌شوند و یک لنگ می‌بندند، یک لنگ سفید و یک لنگی هم روی دوششان، مثل اینکه از حمام می‌آیند بیرون. به آن می‌گویند لباس احرام، در لباس احرام بیست و چند تا چیز حرام است که یکی شکار است. در آن ایام نباید شکار کرد. یحیی این اکتام پرسید که شما سؤال کن، گفت هرچه دلت می‌خواهد بپرس. گفت که شخصی در حال احرام محرم بوده، شکار کرده، حکمش چیست؟ امام جواد پرسید که این شکار در خارج حرم بوده یا در حرم؟ یعنی نزدیک مکه بوده یا فاصله داشته، چون دو فرسخی مکه حرم است، حساب دو فرسخی مکه و دورتر فرق می‌کند، عالم به مسأله بوده یا جاهل؟ می‌دانسته شکار حرام است یا نمی‌دانسته، این هم حکمش فرق می‌کند، چون اگر دزد بداند که دست دزد را چهار انگشتش را قطع می‌کنند، اگر دزد را گرفتند گفت آقا من نمی‌دانستم، من مسأله‌اش را بلد نبودم، اگر می‌دانستم که چهار تا انگشتش را قطع می‌کنند، دزدی نمی‌کردم. دیگر دستش را قطع نمی‌کنند. عالم بوده، مسأله را می‌دانسته یا نمی‌دانسته، این صیدی که شکار کرده عمدی بوده یا خطایی، یعنی خواسته تیر بزند به شکار یا نه، رفته تیر بزند خورده به شکار، عمدی بوده یا نه؟ صیاد بنده بوده یا آزاد، آن کسی که تیراندازی کرده برده بوده یا آزاد؟ بچه بوده یا بزرگ؟ دفعه اولش بوده یا دفعه دومش، شکار از پرنده بوده یا غیر پرنده، صیاد عرض کنم به

حضور شما که به عمل خودش اصرار دارد یا پشیمان شده. شکار در شب بوده یا در روز بوده. این صیاد برای حج بوده یا برای عمره. یحیی ابن اکثم یک سؤال کرد، این اصلاً گیج شد، گفت آقا اصلاً یادم رفت، ما یک وقتی درس یک آقای می‌رفتیم اشکال کردیم، گفت اشکالت به ناقل است یا منقول منه یا منقول له یا منقول فیه یا منقول علیه، گفتیم آقا اصلاً اشکال یادم رفت. به یک آقای گفتند شما می‌خواهی شبها ریشهایت روی لحاف است یا زیر لحاف؟ گفت نمی‌دانم حالا هر شب می‌خواهیم، حالا امشب امتحان می‌کنیم. شب رفت در رختخواب، هی همچین کرد، همچین کرد، همچین کرد، همچین کرد، خواب از سرش رفت. یک سؤال کرد که در حال احرام شکار کنیم یا نکنیم، امام جواد فرمود روز بوده یا شب، پرنده بوده یا چرنده، مسأله بلد بوده یا مسأله بلد نبوده، آزاد بوده یا برده، مسأله را می‌دانسته یا نمی‌دانسته، پشیمان شده یا پشیمان نشده، یحیی گفت آقا دستها بالا، خلاص. مأمون گفت دیدید این کی است. حالا آنها که امام هستند، حتی بعضی از مراجع تقلید یک دیدهایی دارند که انسان واقعاً تعجب می‌کند که اینها واقعاً چطور خداوند این لطف را به آنها کرده.

یکی از مراجع تقلید ظاهراً آقا سید حسن اصفهانی بود، خوب می‌دانید مراجع تقلید روزهای عید می‌نشینند، عید نوروز، عید فطر، عید قربان، عید غدیر، عید بعثت، وقتی هم می‌نشینند دم ظهر شلوغ می‌شود خانه مراجع. بحث بود که این پیرمرد دیگر حالیش نیست، چون مرجع تقلید حدود هشتاد نود سالش است دیگر مخش، حافظه را از دست داده. گفتند بابا می‌فهمد. بنا شد امتحانش کنند. گفتن چطور؟ گفتند این آقا را هر که به او بگوید دیشب زخم زاییده خدا بچه‌ای به من داده، یک پولی به او می‌دهد. بنا شد یک سال ایشان امتحان کند. عید قربان در یک سال هفت هشت تا عید است، در شلوغی هم رفتند که آقا سرش، آقا دیشب خدا یک بچه‌ای، آ، قدمش مبارک است، پولی به او می‌داد، حالا مثلاً پول آن روز صد تومان، گفت دیدی نفهمید، تو حالا هفت تا صد تومانی از او گرفته‌ام، نمی‌فهمد دیگر پیر شده حالیش نیست، گفت به خدا حالیش است، دفعه هشتم که رفت گفت خدا دیشب یک بچه‌ای به ما داده در شلوغی در گوشش گفت قدر خانمت را داشته باش، یک سال است هشت بار برایت زاییده. گفت دیدی حالیش است. اینها را ساده نگاه نکنید. امام جواد، امامی است که می‌خواستند امتحانش کنند، سی هزار سؤال از او کردند، ما خودمان خوب شد امام خمینی را دیدیم، رادیو و تلویزیون می‌گفت تنها گوینده‌ای که وقتی حرف می‌زند ما حرفهایش را قیچی نمی‌کنیم امام است، سنش از همه گوینده‌ها بیشتر، یک نقطه ضعف نشان نداد. اما بنده که نصف سن امام دارم، ریش هایم مشکی بوده آمدم در تلویزیون، از زمان الآن حدود بیست و هفت سال است در تلویزیون هستیم، در این بیست و هفت سال هر شبی که بحث من پخش می‌شود قبلاً باید بحث را ببینیم، آقا نه این را قیچی کن، این را قیچی کن، یعنی ما جوان‌ها دست گل آب می‌دهیم و آن پیرها در حرفهایشان یک کلمه جابه جا نمی‌زنند، جوانی خوب است اما اینطور نیست که حالا که جوانی خوب است دیگر پیرها نمی‌فهمند. پیرها چیزی حالیشان نیست، اشتباه جوان‌ها از پیرها بیشتر است. هم جوانی ارزش است، هم پیری را باید قدر بدانیم.

شب شهادت امام جواد را به همه عزیزان تسلیت می‌گوییم. قبر مطهرش در کاظمین، باب الحوائج و یک سلامی هم به او بدهیم. «السلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا جَعْفَرٍ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَيُّهَا الشَّهِيدُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيَّ خَلَقَهُ إِنَّا نَوَجِّهُنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَيَّ اللَّهُ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشفَعْنَا لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»

خدایا به آبروی امام جواد، دین ما و دنیای ما، فکر ما، روح ما، دل ما، قلب ما، رهبر ما، دولت ما، انقلاب ما، مرز ما، نسل ما، ناموس ما، آبروی ما، هر چه که به ما لطف کرده‌ای به آبروی امام جواد(ع) در پناه حضرت مهدی حفظ بفرما. روز به روز بر معرفت ما و مودت ما و اطاعت ما نسبت به محمد و آل محمد بیفز. اموات ما بیامر. خدایا امنیت کامل بر عراق و بر همه بلاد اسلامی مستقر بفرما. زیارت امام جواد نصیب همه آرزومندان بفرما.

«والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته»